

الذباتی من کل فان

رساله مفید نام و مقبول خاص و عام مسمی به

مطلب

از تصنیف لطیف و مشهور شیخ عالی جناب پیر محمد کرمی پشاور بهما بانی

در مطبعه صحیفی و احمدیہ دکن طبع و نشر



بسم الله الرحمن الرحيم

رباعی حمده

ذات باقی است فلخ از بیم زوال
بی بهتائی ترا در گریبت مثال

ای بار خدا ترا کسی نیست حال
ضرب المثل خود بخدا خود هستی

رباعی حالیه

ضرب المثل قدیم را موزون کرد
زخارنه گنگه تصرف چون کرد

باقی خوش را همه پرخون کرد
موزونی شد پسند موزون طبعان

موزون کردست باقی این را	ضرب المثل و تدیم بنکر
-------------------------	-----------------------

موزون کردست باقی این را	باب الالف	ضرب المثل قدیم بنکر
-------------------------	-----------	---------------------

التدیس با هوں التدیس با هوں	التدیس باقی هوں
اول خویشت بعد دلش	اول خویش بعد دلش
اول را از آخرت نیست	اول به آخرت نمی آرد
اول سبزه بس غلط شد	اول سبزه غلط
انچه بر خود نپسندی بدو گرم پسند	انچه بر خود نپسندی بدیگری پسند
اسپ چو بین چگونه راه رود	اسپ چو بین راه نمی رود
از خرس قش بس است موی	از خرس موی بس است
آزموده را نمباید آزمود	آزموده را باز نباید آزمود
آن دفتراگ و خورد و قصابش برد	آن دفتراگ و خورد و گاو قصاب برد
از پسرنا خلف دختر ناخوانده	از پسرنا خلف دختر محتر

آمدن با راوت قیتم با جارت
 اول طعام بعد و کلام
 ایچی را چپ زوال
 ارزان بعثت گران حکمت
 خا پید و پیدو پیدو می شود
 خس کم جهان پاک
 نقل کفر کفر نباشد
 آب نادره موزه کشیدن
 آدمی خوب حکم عقا دارد
 آسیای فلانی از بی ابروی دست
 آنچه پیر درخت پید جوان آینه پید
 بر ششم قرمزی بمانه فرو
 از تو نازی از من نیازی

آمدن هست از راوت و جارت
 اول طعام نوش مکن بعد کلام
 ایچی را زوال گی باشد
 ارزان بعثت گران حکمت
 خا پید و پیدو پیدو می شود
 اگر خس کم شود گرد و جهان کپ
 ای مسلمان نیت نقل کفر کفر
 آب نادره کشیدن موزه
 آدمی خوب دارد حکم عقا در جهان
 آسیای احمد از بی ابروی دست
 آنچه پید پیر اندر خشت خام
 بس جوان پید همان در
 بر ششم قرمزی بمانه فرو
 از تو نازی و نیازی از من

از سایه خودم می کشند

از بیضه فولاد چو زه نر اید

اسپ و شتر بلکده هم نمی میرند

از گریه ماتم گل سوری تر وید

استخوان سوخته سگ نمی بوید

اشتر که علف می خواهد گرون کند و نکند

اشتها در . . . نخ دندان است

افزونی نور ماه برای سبزی نیست

اگر گاه از تو نیست گاه دان است

اگر بار اهل است کار سهل است

اگر بر همان فتنه از و این کاری کرد

آهی دست بر شاخ و دست چپ نشود

اول بپوش و بعد از آن بگو که بی تک است

این مرد نکند از روز بخار با این سبزه

از سایه خویش نیز رم می سازد

از بیضه فولاد و نر اید چو زه

اسپ و شترگی بمیرند از لکده

از گریه ماتم گل سوری نه بر وید

استخوان سوخته را سگ نمی بوید

اشتر علف چو خواهد گرون کند و نکند

اشتها در . . . نخ دندان است

افزونی نور ماه بی کاستن است

اگر چه گاه از تو نیست گاه دان است

اگر بار اهل است سهل است گاه

اگر بر همان فتنه از و این کاری کرد

ای خدا محتاج دست چپ نگردد

اول بپوش و بعد بگو بی تک است

این مرد نکند از روز بخار با این سبزه

به پیش باز از کبروی خود هست
 پنبه دیگری رسیمان میسازد
 و گمان آن خرد و گشاید معلوم که چه سود خواهد
 دیگر سخت گیسر
 قرض شوهر مردانست
 کوزه گر از کوزه شکست آب می خورد
 گرگ و میش با هم آب می خوردند
 ماهی بخوابی موش گیسر
 نان بده نام برار

از کبروی ماهی چشیش مار است
 از پنبه غیر رسیمان میسازد
 آخر روز گردگان بقابل
 بخشاید چه سود خواهد یافت
 ای برادر سخت گیر و دیر گیر
 ای پسر شوهر مردان قرض است
 از کوزه شکسته خور آب کوزه
 آب میوشند با هم گرگ و میش
 اگر ماهی می خوابی موش گیسر
 ای پسر نان بده نام برار

مصر عیاشی قدیم استخوان

او میان گم شدند ملک دست
 از گوشت شب بامی که پریدیم پدید
 از فضل و زحمات سر روی طلب

اسپ زن و شمشیر و فادار که
 از ضعف بهر جا که نشسته بود
 آن روزی که شکست داد آنانی

از دو دست یکا شماره روزها بر روی
 ایشارا حال انست و ای بر بیگانه
 اسان کرد و بر آنچه هستستی
 آواز سگان گم زکت دزق گلا
 از دل برو و هر آنچه از دین نیست
 همیشه کون ز کودی باید کرد
 این را بجسی گو که ترانشناسد
 این همه کپی زوی حلاوا کو
 از مار نزایده بجز از بچه مار

آسوده کسی خزنه و ارد
 این کار از تو آید و مروان جنب کینند
 اینهم اندر عاشق با ای همتی و گر
 ای روشنی طبع تو بر من بلا شد
 از کوزه همان ن تراود که در دست
 انکاره چو قفا و سومان کچند
 اینجا مقام مزون بربل نیست
 از دام چو از او شوم در نفس افتم
 اسپ خوش بامدان برابر

باب بای تازی

صلانشد بلا شد
 عبارت از نظیر بی نظیر شود
 یک من علم را ده من عقل با
 چشم من بر خط

بلا شد بلا شد این صلا
 بی نظیر است عبارت از نظیر
 بجز یک من علم ده من عقل سیاه
 برخواست من چشم آب آمد

از ماست که بر است
بازار مصطفی را خریدار خدا
بوسه به پیغام راست نیاید
بنده در گاه تا در همراه
پای چرخ تا ریک شایسته
مار گزیده مرده بود
حکمت به لقمان آموختن
راست دروغ به گردن راوی
سر مار کوفت به
از قهر گاه در بشلوار میرید
اگر بگوئی ماست است باور کنیم
بگفتن آتش دهن نمی سوزد
بگوشن باید گرفت تا بتی راضی شود
برای ماسخر خرمی بهم رسید

بنیک از ماست آنچه بر است
بازار مصطفی را باشد خدا خریدار
بوسه به پیغام نیاید درست
بنده در گاه همراه است از سر تا بد
باشد پای چراغ تاریک
بس مار گزیده مرده گردد
به لقمان چه حکمت در آموختن
بر گردن می است این را دروغ
بمذا کوفت به خسر سر مار
بشلوار میرید از قهر گاه در
باور نه کنیم گوید اگر ماست سفت
بلی بگفتن آتش دهن نیست سوز
بگوشن که بر اول تا بتی راضی شود
بهم رسید خرمی تا ماست

برای مصالحت کاین خرمی بوسند
 بی باد و درخت منجیب
 تیرا آتپ می برم و تشنه می آرم
 عمر درازم برای تجربه خوب
 گویا خدا خانه خدا
 در کاینک است و قدرش به از بهشت
 سخن شنیدن نفع دولت

برای مصالحت بوسند کاین خرمی
 بی باد و درخت کی جنب
 آتپ می برمی و تشنه می آرم
 برای تجربه خوب است خوب عمر دراز
 بخدا گویا خدا خانه خدا
 به آتش پرست است و فرخ بهشت
 سخن دولت بود سخن شنوی

مصرعهای قدیم استادان

بر آست عاشقان بر شاخ
 و در هم پوش با هم پیشه دشمن
 باد و کسی رسد که در دو گوار
 به در می گویم ای دیوانه
 پیشین که گویی کنیز پیشین تو آرم
 در خندان نامیده در عیاشی و در کسب

بر سر فرزند آدم هر چه باید بگذرد
 ما در دستان هر که در افتاد بر قلم
 بر رسولان بلاغ باشد و پس
 بهر کس هر چه لاف بود دادند
 با همه کس پلاس با با نیر
 با خندان نامیده در عیاشی و در کسب

بلا ترا و سیاهی رنگ نباشد
بخت بدین کمال هم نازیناید کشید
بدخواه کسان هیچ بطلب نرسند
بی پروردگاری در حسرت اجات

باید نماند بیکوتر هر دو دکان
بخت بد کرد اگر فالو زود بدان
برعکس نغذ نام زنگی کا فوز
بیل گل و گل به عبار ارزانی

بای فارسی

بونی مشک پنهان نمی ماند
پیران نمی پرند فرزندان پیران
بوی انگشت بر ابرویت
پس خورد و هگ گسک شاید
پشم از فایه زندان کم
پشم در کلاه ندارد

پنهان کی بونی مشک ماند
پیران نه پرند فرزندان پیران
بوی انگشت برابر بنو
پس خورد و گسک است لایق تنگ
پشم از فایه زندان کم شد
پشمی بکلاه هم ندارد

باب تابی

بچه ناز گرید مادر شیرین
بشمارش قافیه روی افشوی

تا که بچید شیر مادر و جان
بشمارش قافیه روی افشوی

تا تر یاق از عروق پسته با گزیده کرده
تا تر از روشن هر دو شکر است
تا ناز در دست نشود و بسوراج شود

تا تر یاق از عروق آبه
تا تر با گزیده هر دو کرده
تا تر هر دو سر قلب است روز
تا ناز نشد راست بسوراج گشت

مبصر عمامی قدیم استخوان

تا شب نوی روز بجای نرسی
تا کاب ز زمین را کوسا ختی
تا چون تر شود کمان گردد
تا سال و گرمی که خود زنده که تا

تا رنگی شب سر چشم کورت
تا که بر آسمان نیز پروا ختی
تا پایا کر ا خواهد و میاش بکه باشد
تا ضیف ر امضف بکو کند بیان

باب ثانی مشله

تا بت شدن گواه بدست قوی است

تا بت گواه همت در قوی

باب چیم تازی

تا جگر است و دیگر دیگر

تا جگر به شمار و دیگر دیگر

تا یکی است و دیگری

تا یکی است و دیگری

قد جوهر جو هر سے دانند	جوهری قدر جو امر دانند
جای نشین که بر نه خیز اندت	جای نشین که بر تخت نری
از پیغمه رشید ز تشنگی حاصل نشود	جز تشنگی حاصل نشد از شیر نشود
از نموده را آرزو در محبت است	جمل باشد آرزو در آرزو در راه گداز

مصرعهای قدیم استادان

جان کندن از گمان جنم درین نیت	جوابت ای برادر این نه
جهان دیده بسیار گوید دروغ	جواب جا بلان باشد خموشی

مصرع جدید از بانی

جوی طالع ز خرواری مهر به	جو جو خرمین شود اگر اندوزند
--------------------------	-----------------------------

باب حکیم فارسی

تخم تا غیر صحبت اثر	چو تاثیر تخم است تاثیر صحبت
پای چراغ تاریک باشد	چراغ را بنود روشنی زیر پای
پشم را گل بدتر از خار است	پشم را گل تبر بود از خار
چوب پر چند سنگین است از باب و نیر	چوب سنگین نشود غرض از باب

چیز از دیدن فریاد شب حمله	سلب حمله قتل و قتل چینی
---------------------------	-------------------------

مضر عمای قدیم استاوان

چوب ز فرمان نبرد گاو خرد	چقدر کاشتم ز روکی بر آمد
چو تیر از کمان رفت ناپد شبت	چون معانی جمع گشت آسایش
چو میدان فراخ هست گوی بر بنا	چون نام سگ بری چوبی بگفت گیر
چراغ مقلسان نوری ندارد	چون گوشه وزه دار بر اندک
چرا کاری کند عاقل که باز آید پیشانی	چه کند بی نوا، عین دار و
چه خوش بود که بر آید یک کشته گاو	چاره نیست درین واقعه الایم
چوب تر از چنان که خواهی پنج	چه نسبت خاک را با عالم کس

باب حامی خطی

موزون کردست با تو این را	ضرب المثل و ترمیم بگرد
حلو و نخوری ز کفچه مار	از کفچه مار حلو نتوان خورد
حسابی چو داری طرز محاسبه با	آن را که حساب پاک است از محاسبه
حرف می ماند و نماند وقت	حرف می ماند و وقت نمی ماند

<p>حساب دوستان درل</p> <p>حکم حکم مرگ مناجات</p> <p>حاجی حاجی ما در که می بیند</p> <p>حریف حریف رامی شناسد</p> <p>نان میگوید و جان می دهد</p> <p>حاجت مشاطه میت در و دلارام</p>	<p>حساب دوستان باقی است درل</p> <p>حکم حکم مرگ مناجا جا بو و</p> <p>حاجی حاجی بست که بسند</p> <p>حریفی ز اخرفی می شناسد</p> <p>حیف نان میگوید و جان میدهد</p> <p>حریف باخته باخود همیشه در خاسته</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

باب حامی مجسمه

<p>موزون کردت باقی این را</p> <p>خدا اگر نه دیدی و بدی سلیمان هم</p> <p>خدای دیدی پرستی کسی</p> <p>خانه بر تو خوشی کنی و خوش</p> <p>خانه کوفتالی شست گریه و غم</p> <p>خاک بر داری از تو و کلان</p> <p>خاک و خاک بر زمین است و کلان</p>	<p>ضرب المثل قدیم نیکو</p> <p>خدا نه دیدی سلیمان کی بود</p> <p>خدای دیدی پرستی تو کسی</p> <p>خانه بر تو خوشی کنی و خوش</p> <p>خانه خالی بر او یوسگیر و</p> <p>خاک بر داری از تو و کلان</p> <p>خاک و خاک بر زمین است و کلان</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خرد پسندی و پیلین با دانی بود
 و در را خدا بدوستان میدهد
 ابر آمد و باران آورد
 خایه آتش بر کله بست
 خایه آتش کبکون نمیرود
 خربت بچند خرفت و رسن بود
 خرد اورا از می بندد
 خرد را به چه آشنایه بیگانه
 خرد خواجه و خرمین خواجه
 خرد که خود دید گاه نمی خورد
 خرد همان است اما پالاش بزرگ دیگر
 خرمین گفته با دمی و بد
 خنده مردم شادی با و خنده بزرگ از غم
 خرد است آشنایان جان است

خرد پسندی و پیلین با دانی بود
 خدا در و خود و دستان بود
 خوب ابر آمد و باران آورد
 خایه بر کله بست چون خورشید
 خایه در کون نمیرود ز رخسار
 خرد به خرمین رفت و برده هم رسن
 خرد اورا از می بندد
 خرد را به چه آشنایه بیگانه
 خرد خواجه و خرمین خواجه است
 خرد چه دید گاه که بخورد
 خرد همان خرمین است پالاش دیگر
 خرمین گفته را بسا و مده
 خنده مردم شادی با و خنده بزرگ از غم
 خرد است آشنایان جان می باشد

خواست بر او هرگز نیست
خوش بر سر ما آمده است
خیمه نور اطاب نومی یاید
هنوز خور خود را شناخته

خدا نیست برین بر او هرگز نیست
خوش بر سر ما آمده خوشی
خیمه نور اطاب نومی خوش است
خور خود را هنوز نشناسی

مصرعهای قدیم استادان

خانه همسایه یکبار و دو بار
خانه پر شیشه را سنگی است
خرس در کوه بو علی سینا است
خواججه گنت که باشد غم خدنگار

خانه درویش را شمع به از همتا
خرس در پیشه که خدای ده است
خوش آمد هر که را گفتی خوش آمد
خطای بزرگان گرفتن خطا است

باب وال محمله

ضرب المثل و تدریم بنگر
انچه در دل است بر زبان آید
دست را دست می شناسد
دوست نشا و دشمن با پیمال

موزون کرد دست باقی اینرا
در دل است آنچه بر آید ز زبان
دست را دست می شناسد
دوست با و دشمن با پیمال

چون را بدلی راه است
و انا با شارت سا برو کار کند
دیوانه را هو می بست
در و خود پیش در و مندان گو
صدوغ گورا حافظه نباشد
دیوانه بکار خود هوشیار
دیر آمدن و زود رفتن
در ویشی زوال نه پذیرد
در و غکور انا در خانه اش باید پیش
زده را نمی توان زد
شمله بقدر علم
صدقه دادن ریویلاست
بای مفت دل بی رحم
خوبتر شمر نیست و نیست

دل را بدلی است راه باقی
و انا بیک اشارت ابرو نموده
دیوانه را بست هو می
در و خود پیش در و مندان گو
در و غ گور از رخا حافظه نبود
دیوانه بکار خویش هوشیار
دیر آمدن و شتاب رفتن
در ویشی را زوال نبود
در و غ گور از آما خانه اش توان بر
دیگر زده را نمی توان زد
در از می شمله بقدر علم
دادن صدقه نیست ریویلا
دل بی رحم و مال مفت چه خوش
بوی نیست هنوز شمر و بی

احمد کاری شست فوشی بر خانه هر
 است بیدن جو خود زیاد میکند
 بگفتن شکر دهن شیرین میشود
 وز دنان را اگر ان میخورد
 وز جوان مرد بجز با گلن پیا
 دست چپ راست نمیداند
 دست کارول میسکند
 دست را میشود و هر دو در وی را
 دستش بزیر سنگ است
 و تیکه بریدن نتواند باید پوپ
 دم گرگ بر پائی بز بستن
 و ندانیکه در و کند باید کند
 دوکان سے کشد
 و قدرت باقی دو در پیش باقی

و زش خور بجا نه داشت احمد کار
 و و بدن جو است باید کند
 و دهن بگفتن شکر نشود شیرین
 و ز دنان را اگر ان خرید کند
 و ز جوان مرد بجز پیر پیا
 دست چپ راستی نمیداند
 دست کارول بسازد زینهار
 دست را شوید دور و بشوید هر دو
 دستش چه کند بزیر سنگ است
 و تیکه بریدن نتوانی در پس
 دم گرگ بر پائی بز بستن
 و ندان چو کند در و باید کردن
 دوکان بیکند چو ابروی بار
 و قدرت باقی دو در پیش باقی

پتہ چلتی شکریت بچوش می آید
 دولت کہ می آید وقت میرسد
 دشمن دوست سے شو
 کوزہ نو دور و ز آب راست میرد
 گویں شکریت کہ برای قربان ساحت
 وایہ از ما در مہربان تر
 در مقام تشنگی ہزار دام و ایر قطره آبی ہر
 در جنگ حلوا بخش نہ کی بند
 در غور کے مویز شد
 دلوش بسیر چاہہ رسید

ایک شکریت بچوش کی آید
 دولتی کا بد پیرسد وقت ورنہ
 دوست دشمن نہیں ہوتا ہرگز
 دور و زہت سر و آب در کوزہ نو
 دراز گردن شتران ز بہر قربانیت
 وایہ از ما در شفقت برترست
 در مقام تشنگی یک قطرہ آب از درخوش
 در جنگ نمی دہند حلوا
 در غور کے مویز شد
 دلوش بسیر چاہہ رسید از تقدیر

مصر عمای قدیم استاوان

در عقول ذنی بہت کہ در مقام نیست
 دست بالائی دست بسیار است
 در وقت تشنگی ہزار دام و ایر قطره آبی ہر

وز و از خانہ مجلس خیل آید بیرون
 در ہر وہی بکنجد این نام
 در وقت تشنگی ہزار دام و ایر قطره آبی ہر

دولت آن سترگه از همان پیراست	در کار خیر حاجت هیچ دستماریست
------------------------------	-------------------------------

باب ذوال محبت

دروغ گو هر جا دلیل میباشد	ذلیل و خوار بگرد و دروغگو هر جا
---------------------------	---------------------------------

باب راه رسد

<p>راه بزن اما راه به بین راه باریک و جهان تار یک زندان زندان رهش نماند روز روشن ستاره می شمار روز نو و روزی نو نیست روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم خود را روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم خود را</p>	<p>راه بزن اما راه به بین راه باریک و جهان تار یک زندان زندان رهش نماند روز روشن ستاره می شمار روز نو و روزی نو نیست روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم خود را روستای اگر طلا باشد روستا را بشهر برود چشم خود را</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<p>رنگریز بر پیش خود در مایه روستایی را عقل از پس می آید رهت است این که دوغ آن است</p>	<p>رنگریز بر پیش خود در مایه روستایی را عقل از پس می آید رهت است این که دوغ آن است</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------

مصرعهای قدیم استادان

<p>راستی موجب رضای خداست موز عاشقان عاشق بداند</p>	<p>ره راست بر کوا گچودوست راز دل جز بیا ز نتوان گفت</p>
--------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------

باب زار معجزه

<p>موزون کرد دست باقی امیر</p>	<p>ضرب المثل قدیم از بای لنگ چه دیرت گریه چهر</p>
<p>ز بای لنگ چه دیرت گریه چهر</p>	<p>زندگی را عشق است ز کار کنت در دلاق زند</p>
<p>زندگی را ضرور باید عشق</p>	<p>زمین سخت آسمان دور</p>
<p>ز کار کنت در دلاق زند</p>	<p>زمین مردوشن بیله مردوشن</p>
<p>زمین سخت آسمان دور</p>	<p>ز آواز خرس کسی نه سب</p>
<p>زمین مردوشن بیله مردوشن</p>	<p>ز آواز خرس کسی نه سب</p>

از آتش او گرم نشدیم از دود او گرم

ز آتش او گرم نشدیم هر چه از دود او

روشنای عرب از نور محمد بود از شعله بولب

ز نور رسول است روشن بجز

چو خورشید از شعله بولب

ز سفید برائی روز سیاه

ز سفید که داری برائی روز سیاه

زن جلب پیش خود مرد است

زن جلب پیش خود بود چون مرد

سوزن عیسی ز شسته میرم در خور نباشد

ز بر سوزن عیسی باید رشتیم میرم

وان را از لوح زر چه یزید

ز لوح زر چه باشد زیب قرآن

تیر ویدن خورشید چشم زبان او

زبان چشم دارد تیر ویدن مهر تابان را

مصرعهای قدیم استادان

ز بر سر فولاد نمی نرم شو

ز مرگ هر بود سنگ را عروسی

زمین ترکیب پیدا شد بر سر خ

ز دریا می کشد صیاد دام است

زور بر گاؤ و ناله بر گردون

ز دیم بر صف ندان و هر چه با دوا

حزب المثل قدیم سنگر

باب سیم

موزوق که دستبانی این

سخن راست تلخ می شو

سخن راست تلخ می باشد

سرمه بریده با ناک نمی زند
سخی را در دو عالم بپسند
سخی و بحسب رسال برایش
سگ باش برادر خور و مباش
سنگ آمد و سخت آمد
سنگ زون محل به که زردا در محل
سکه مفت از غسل شیرین است
سگ زرد برادر شغال
سوال دیگر و جواب دیگر
سوال از آسمان و جواب از آسمان
سخت و سخت دنیا ندیده است
سخن از سخن به چینه زد
سرب که بار کسی نکشد ماری شکر گران
سگ از دوکان آهنگر چه خواهد کرد

سرمه بریده چه با ناک خواهد زد
سخی را در دو عالم بپسند
سخی و بحسب رسال اندکیسان بسیار
سگ باش و مشو برادر خور
سنگ آمده است و سخت آمده
سنگ بزن بر محل سیم مدینه محل
سکه مفت است شیرین از بل
سگ زرد برادر شغال است
سوال است دیگر جواب است دیگر
سوال از آسمان که دم جواب از آسمان
سخت و سخت و پیرانا دیده است
سخن از سخن نخبیر و خاموشی اولاد
سری که باز نه برود آبار و دوش بود
سگ از دوکان آهنگر چه خواهد کرد

سیدولی دوات سر فم را سید میکند

سید کند سر خامه سیدولی دوات

سرور سستی آرد شد و غنچه از سر سوری و تنگ

سرور از راستی بشد آزاد

غنچه کج کلاه و تنگ است

زیوی زحل بیک دلو آب نشود

سیاهی روی سیاه جل

بلی شسته نشود بیک دلو آب

مصرهای قدیم استادان

سالیکه نکوست از بهارش پیدا

سخت میگرد فلک با مروان سخت گیر

سخن بسیار دانی اندکی گو

سخن تا نپر سند لب بسته و آ

سوز باید مرد را گو ساز بی آسنگ با

سخن خوب و ز ناپاست

ضرب المثل قدیم بنگر

باب شین

هموزون کرد دست باقی را

جایکه شاین چنگ ندای کبک و قمر

شاهین چون چنگ کند یک چهره

جابل طیس شتر سیت ز جیب

شتر سیت ز جیب میر جابل طیس

شتر سیت ز جیب شتر سیت

شتر سیت ز جیب شتر سیت

شیراب مفت را قاضی حرم	شیراب مفت را قاضی حرم خود
-----------------------	---------------------------

شیر شد پروشاندن نیاخت	شیر کرب سهر می نماید
شمع را هر چند سگر بند روشن تر شود	شمع در هنگام مردن فلان زنون میکند
شود و شود و شود و گو مشو چه خواهد	شمع را پشت و رو نباشد
شلم نخچه به زلفه خام	شینه هکی بود مانند دیده
شادی و غم چو پرو و شب همیشه توام است	شاد و بایزترین ناشاد بایزترین

موزون کرد دست باقی این	باب صا و صمد	ضرب المثل قدیم بنگر
------------------------	--------------	---------------------

صفای خانه ز جاروب و آب بیا	صفای خانه از آب و چاروبست
صورت بنگر پیرس عالش	صورتش بدین حالش بپرس
صاحب کرم همیشه باشد بد پسر	صاحب کرم همیشه مفلس باشد
صبر مفتاح کار عالم است	صبر مفتاح کار است
صاحبان عقل نمیدانند خوب	صاحبان خوب می دانند

صید را چون ابله بدوی صیاد	صبر عای خدیو استادان	صبر می شود صیافی تا در صبر بود
---------------------------	----------------------	--------------------------------

صبر عای خدیو استادان	صبر عای خدیو استادان
----------------------	----------------------